

# دریچه‌ای به تاریخ

ویسپوبیش، سال ۱، شماره ۵

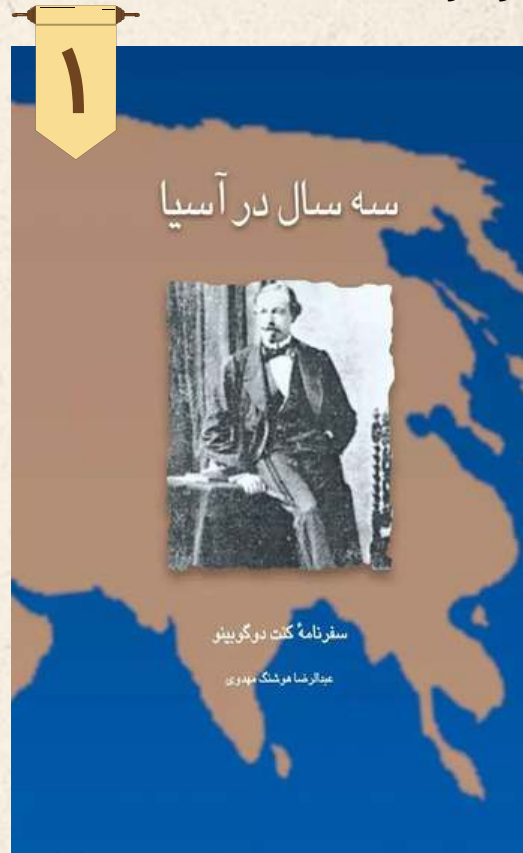
نگاه او موشکاف و قابل تأمل است اما طبیعتاً بی‌نقص نیست و از دیدگاه او در آن عصر به وقایع و شرایط نگریسته شده؛ هم در ریشه‌یابی برخی رفتارهای فرهنگی و اجتماعی امروزی ما و هم با نگاه خودبرترینانه و نژادپرستانه‌ی یک اروپایی که ریشه در استعمارگری آنها در آن دوران دارد.

اما آن بخش از نوشته‌های او که در گذر سالیان، همچنان ارزش تحلیلی خود را حفظ کرده یا در حال قابل تعمق هستند در این سلسله مقالات به‌صورت دستچین شده، تقدیم نوجوانان و جوانان اهل نقد و نظر می‌شود.

## درباره احوال ایران و روحیات ایرانیان:

«ظاهراً ایرانیان، روحیه‌ی بشاش دارند و به هر بهانه‌ای و اغلب بدون بهانه، آتش‌بازی برپا می‌کنند. ثروتمندان با تفصیل، و فقرا با سادگی، آن را برگزار می‌کنند، ولی همه نسبت به این‌کار علاقه دارند (تصویر ۲). یکی از خدمتکاران ما، همیشه در جیب‌هایش چند تا موشک حمل می‌کرد و هر وقت فرصت می‌یافت آنها را به هوا پرتاب می‌کرد و از خوشحالی، بی‌حال می‌شد!» (ص ۱۹۱)

در ادامه‌ی مطلب شماره‌ی پیش، به مرور نگاه مستشرق فرانسوی «گنت ژوزف آرتور دوگوبینو» در سفرنامه‌ی «سه سال در آسیا» (تصویر ۱) Troi ans en Asie، می‌پردازیم که بین سال‌های ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی درباره ایران نوشته است. چنان‌که پیش‌تر گفته آمد، گوبینو در آن سال‌ها از سوی دولت فرانسه مأمور بود که به‌عنوان یکی از اعضای برجسته سفارت فرانسه به ایران قاجاری دوران ناصرالدین‌شاه، سفر و در طهران زندگی و کار کند.



ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی،  
نشر قطره، چاپ اول ۱۳۸۳



جشن‌های آتش در میان ایرانیان از دیرباز تاکنون

شخص من، ولی در عین حال تفاخر نسبت به خودشان احساس می‌شد، زیرا ضمن اینکه می‌خواستند ملت مرا مافوق سایر ملل اروپایی قرار بدهند، این جمله را به نحوی ادا می‌کردند که به من بفهمانند که با این وصف، فاصله بین فرانسه و ایران بسیار زیاد است [!].» (ص ۲۰۹)

«ملت ایران، عاشق تاریخ کشورش می‌باشد... [بطورمثال] اینکه چه قدر دشوار است یک جلد کتاب خطی را از افراد طبقه‌ی پایین اجتماع خرید [و از این موضوع] به علاقه‌ی ایرانیان نسبت به کتاب، پی می‌بریم. این اشخاص وقتی حاضر به فروش کتب خطی می‌شوند که تحت فشار شدید مالی قرار گرفته باشند و هر قدر بی‌سوادتر و بی‌اطلاع‌تر از ارزش کتابی باشند که با جان و دل حفظ می‌کنند، معامله با آنان دشوارتر است. زیرا در این حال، در درون احساسات مرموزشان که قادر به تشریح [آن] نیستند، فضایل و

«ایرانیان... ملتی که‌نسال‌اند و شاید همانطور که خودشان می‌گویند، که‌نسال‌ترین ملت جهان باشند که حکومتی منظم داشته و بر روی زمین، مثل یک ملت بزرگ عمل کرده است. این واقعیت در روحیه‌ی هر خانواده ایرانی وجود دارد. [یعنی] فقط طبقات تحصیل‌کرده نیستند که آن را می‌دانند و به زبان می‌آورند، بلکه عامی‌ترین طبقات نیز همواره آن را در نظر دارند و با کمال میل تکرار می‌کنند...»

این اولویت و احساس برتری، یکی از مبانی اخلاقی و بخش مهمی از میراث معنوی ایرانیان را تشکیل می‌دهد. بارها شده که ایرانیان بر سبیل تعارف گفته‌اند تا جایی که می‌دانند فرانسویان کهن‌ترین ملت اروپایی و از این جهت، به ایرانیان شبیه هستند. در عمق فکر این اشخاص، نوعی اظهار ادب نسبت به

اسرار مهمی نهفته است.

[بنابراین] کتاب خطّی یا چاپی که بر سر آن چانه می‌زنند، همواره به‌نظرشان گرانبهارترین اثری است که به دست بشر نوشته شده است...

[اما] تاریخ ایرانیان، به‌طور قطع روشن نیست و هزار دلیل برای این مطلب وجود دارد؛ وسعت خاک، تجاوزات بی‌شمار، انقلاب‌های تمام‌نشدنی و غیره.

بدین‌جهت [ایرانیان] خود را مُجاز می‌دانند وقتی در تاریخ خود، نکات مُبهم و تاریک مشاهده می‌کنند، آنها را با افسانه‌های ضدّ و نقیض پُر کنند.» (ص ۲۱۰)

«در این کشور، تاریخ جالب‌ترین موضوع است و یک ایرانی واقعی، بی‌اندازه کنجکاوتر است بداند جمشید یا کوروش چه می‌کرده‌اند تا با خواندن زندگانی پیامبران، اخلاق خود را

تهذیب کند (تصویر ۳).

با این‌همه، تمام مردم وسیله‌ی تحصیل در اختیار ندارند. بنابراین فاصله زیادی بین یک دانشمند و افراد طبقه‌ی پایین و حتی طبقه‌ی متوسط وجود دارد، هرچند این فاصله به‌هیچ‌وجه شبیه به آنچه در غرب می‌بینیم، نیست.

در کشور ما دانشمندان هرگز وقت خود را با تاریخ تلف نمی‌کنند و درباره آن چیزی نمی‌دانند. یافتن یک روستایی که نام لویی چهاردهم، شارلمانی و سزار به گوشش خورده باشد، بسیار دشوار و نادر است. درباره ناپلئون اول نیز که دیروز زندگی می‌کرد، برای هوش زمخت و کُند این اشخاص، دیگر جنبه‌ی تاریخی ندارد و آنچه در دهات فرانسه در این‌باره نقل می‌کنند، حالت افسانه‌ای به خود گرفته است.



تندیس کوروش بزرگ در کشور تاجیکستان



کاروانسرای شاه عباسی سمنان (گردنه آهوان)  
در اصل ساخته‌ی دوران شاه سلیمان صفوی

نمی‌دانند، می‌آموزند [اهمیت نقل شفاهی و سینه به سینه در سیستم آموزش قدیم ایران که حالا اپلیکیشن‌ها و اینستا و یوتیوب، با تمام معایب و مزایای‌شان جایگزین آن شده‌اند].

بارها چنین اجتماعاتی را دیدم که... جلسات درس در کنار یک دیوار خرابه یا یک قنات تشکیل می‌شد و همه روی زمین چمباتمه می‌زدند ولی چنان سکوت و دقتی بر آنان حکمفرما بود که گویی در صندلی‌های راحت، پیرامون میزی با روکش ماهوتِ سبز نشسته‌اند!]

در خلال چهار ماه که در بیابانی در فاصله بیست فرسنگی طهران چادر زده بودم، خدمتکاران من هر شب در چادر یکی از پیشخدمت‌ها جمع می‌شدند. یک نفر برای‌شان کتاب می‌خواند و درباره فلان واقعه‌ی تاریخی کهن بحث می‌کرد و بی‌سوادها گوش می‌دادند و می‌کوشیدند مطالب را بفهمند.

اما در ایران هرگز کسی را ندیدم که در پست‌ترین شرایط اجتماعی باشد و کلیات تاریخی را که با آفرینش جهان شروع می‌شود و به سلطنت پادشاه فعلی خاتمه می‌یابد، نداند. البته آنها بسیاری از مطالب را با هم مخلوط می‌کنند؛ برایشان جمشید شکوه و فریبنده‌گی خاصی دارد، رستم قهرمان ملی است و شاه عباس کبیر - اگر حرف چاروادارها را باور کنیم - تقریباً کلیه کاروانسراهای ایران را ساخته است (تصویر ۴).

این را از این جهت مطرح نمی‌کنم که برای اطلاع از تاریخ ایران، نباید به مردم عامی این کشور مراجعه کرد. بلکه فقط متذکر می‌شوم که حتی برای این اشخاص، تاریخ گذشته‌ی ملت، موضوعی جالب به‌شمار می‌رود و اوقات فراغت خود را با لذت به شنیدن داستان‌های تاریخی می‌پردازند یا اینکه به سخنان افراد تحصیل‌کرده گوش می‌دهند که به شنوندگان خود آنچه را که



تجزیه در دوره قاجار

بشوند و از این نظر می‌توان گفت به کلی عاری از میهن‌پرستی سیاسی هستند.

سلطنت‌ها، فتوحات، تسخیر سرزمین‌ها به تدریج قدرت‌شان را از دست می‌دهند و از بین می‌روند بی‌آنکه به شخصیت فردی ایرانی لطمه زده باشد. [بنابراین] اگر [فرضاً] بخشی از خاک ایران را جدا کنند، سراسر آن را تجزیه کنند، نامش را تغییر بدهند، هم‌چنان ایران خواهد ماند و لذا هرگز نخواهد مُرد...» (ص ۲۲۳)

«اگر از ظواهر قضاوت کنیم، ایران کشوری اسلامی است... ممکن نیست بتوان ربع ساعت با یک ایرانی از هر طبقه، درباره هر موضوعی صحبت کنید و عباراتی مانند انشاءالله، ماشاءالله، خداوند عالم، حضرت پیغمبر (ص) و عبارات مذهبی دیگر از او نشنوید. وقتی از قرآن صحبت می‌کند، آن را با احترام، کلام‌الله می‌نامد... و اگر چند نفر اطرافش باشند، هنگام ادای این کلمات، باد در گلو می‌اندازد و حروف عربی را با مخرج اصلی ادا می‌کند و به‌طوری چشمانش را به آسمان می‌دوزد که شخص تصوّر می‌کند او یکی از قدّیسین است. اما حقیقت غیر از این است!؛ در میان هر بیست ایرانی که چنین قیافه‌ای را

هیچ‌کدام حتی سربازان نمی‌خواستند کلمه‌ای از این دروسِ ساعتِ فراغت را از دست بدهند. در بسیاری از موارد از من [هم] تقاضا می‌کردند به چادرشان بروم و درباره یک مطلب تاریخی قضاوت کنم. ملتی که اینقدر به تاریخ و پیشینیانش اهمیت می‌دهد، بی‌شک به اصل بقا و نیروی فوق‌العاده‌ی خود آگاه است.» (ص ۲۱۱ و ۲۱۲)

«ملت ایران را از یک قرینه‌ی دیگر نیز می‌توان شناخت و آن احساس تأثر به خاطرهی امامان است... اولاد این زوج مقدّس [امام حسین و یکی از شاهزاده خانم‌های ساسانی] و بازماندگان خاندان علی، به ایران کوچ کردند و ایرانی شدند و اعراب، ضمن ظلم و جور به ایرانیان، به آنان نیز آزار رساندند. بدین‌سان، هدف خاندان علی با هدف ایرانیان مغلوب یکی شد و ایرانیان، مصیبت‌های آنان را مصیبت اجداد خود می‌شمردند. بنابراین عشق به امامان، نوعی احساس ملی است و اگر کسی نمی‌خواهد آن را جریحه‌دار کند باید به امامان احترام زیادی بگذارد.

دوستی ایرانی به من می‌گفت: در کشور ما نسبت به هر چیز و هر کس می‌توان بدگویی کرد، مگر امامان و زوجه‌ی کسی که طرف صحبت شماست. فقط این دو مورد، دشمنی خونین به‌وجود می‌آورد!؛» (ص ۲۱۲)

«به عقیده‌ی من، ایرانیان از نوعی میهن‌پرستی برخوردارند که جاودانی است. یکدیگر را در داخل کشورشان دوست دارند و کشورشان را در وجود خودشان مجسم می‌بینند. اما با بی‌تفاوتی، شاهد گذار حکومت‌های گوناگون از فراز سرشان می‌باشند بی‌آنکه فریفته‌ی هیچ‌کدام از آنان

در این حال، قدرت دولت که با نیروی مذهبی متحد شده بود، به دفاع از منافع خویش پرداخت و به سرکوب مخالفان دست زد ولی نتوانست آنان را ریشه کن سازد. به نحوی که ۴۰۰ سال پس از پیدایش اسلام، هنوز تعداد زیادی از پیروان آیین مزدک در ایران یافت می‌شدند.

با وجود این، همان‌طور که گفتم مخالفان سرکوب شدند و در نتیجه مجبور گردیدند عقایدشان را پنهان کنند... بدین‌سان شیوهی مذاهب پنهانی به وجود آمد.» (ص ۲۲۷)

«ایرانیان قوهی تخیل قوی دارند و بسیار زودباورند. همچنین بسیار اهل شوخی هستند و به‌خصوص در مسخره کردن اشتباهات دیگران، بی‌رحماند... روحیهی ملت [نیز]، آمادهی پذیرفتن مسائل خارق‌العاده و عجیب و غریب است.» (ص ۲۴۱)

۶



قتل عام مزدکیان و ساختن باغ واژگون از زنده بر گور کردن‌شان در زمان ساسانیان به فتوای موبدان

آ.آ

ادامه دارد...

به خود می‌گیرند، مشکل یک نفر را بتوان یافت که به آنچه می‌گوید واقعاً اعتقاد داشته باشد.

چگونه تمام افراد این ملت، به این تظاهر و ریاکاری عمومی کشانده شده که هیچ‌کس را نمی‌فریبد با این وصف، همه آن را می‌پذیرند؟ این یک مسأله‌ی فلسفه اخلاقی و سیاسی بسیار شگفت‌انگیز است که باید بررسی کرد... به عقیده‌ی من ریشه‌ی این پدیده به دوران پیش از اسلام مربوط می‌شود. در دوران ساسانیان، روحانیون کشور که موبد نامیده می‌شدند... بسیار نیرومند بودند. در دستگاه اداری نفوذ داشتند و امور دینی را با امور سیاسی آمیخته [بودند] و اجازه نمی‌دادند هیچ بخشی از امور سیاسی به روی‌شان بسته باشد... موبدان، صنفی نیرومند و بسیار متشکل بودند و رهبرانی تند و سرکش داشتند که تردیدی در مشارکت در نظامی که متکی به سرکوب مخالفان بود، به خود راه نمی‌دادند، بطوری‌که... دیوان تفتیش عقاید اسپانیا به گرد پای‌شان [هم] نمی‌رسید.

آنان مخالفان خود را بدون استثناء و با خشونت هرچه تمام‌تر قلع و قمع می‌کردند.» (ص ۲۲۵ و ۲۲۶)

«در این محیط خشونت‌بار، انفجار وحشتناکی روی داد. پیشه‌وران که مثل همه‌جا، اکثریت اهالی شهرنشین را تشکیل می‌دادند با نفرت به سرکوبی‌ها پاسخ دادند... به‌خصوص در زمان سلطنت قباد که موبد مرتدی به نام مزدک در رأس آنان قرار گرفت... و خواستار نابودی موبدان [و ابزارهای قدرت آنان] گردید.